

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----

•#پارت_354•

این گاو صندوق چیزی جز اسناد شرکت نداشا

اونم همینو میخواست

میخواست بسوزونتم مثل همیشه

نمیدونستم چقد گذشت

چقد منتظر موندم تا اینکه با صدای گوشیم پریدم

پری بود

تماس وصل کردم

-جانم

-دکتر اتوسا گفته ایران امکان خوب شدنش نیست

ناخودآگاه اشکی از گوشه چشمم چکید

نوک انگشتم گوشه چشمم چکیدم

پاکش کردم

-میام بیمارستان

-خسته ای استراحت کن داداش من هستم آقا اراد و آقا رادمهرم هستن

-نه نمیخوام میام

-باشه هر جور راحتی

-خدافظ

و سریع تلفن قطع کردم

باید یک دست لباس جدید میپوشیدم

و میرفتم

Join :@jojeh_Arbab

•-----*::yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•

•-----*::yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•

•#پارت_354•

یک دست لباس بیرون کشیدم تن زدم

لباس سفید مشکی

انقدی داغون بودم

که نمیتونستم رنگای شاد بپوشم تظاهر به شادی کنم

سمت راه پله های عمارت رفتم

همه خدمتکارا نگاه مینداختن بهم

و تو گوشای همدیگه پچ پچ میکردن

بايدم ميگفتن غصه ميخوردن براي كسي مثل من

همه قديميا ميدونستن چي كشيدم

با دستم پنجه تو موهام كشيدم سمت در خروجي رفتم

-آقا آقا اكبر اكبر

سمت صدا برگشتم

كه با ديدن چهره پريشون باقر باغبون عمارت

نگاهي بهش انداختم

-چيشده

-آقا وايسيد

با نفس نفس سعي داشت حرف بزنه

Join :@jojeh_Arbab

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•

•#پارت_355•

کمی نفسش که بالا اومد سرش بالا گرفت

همینطوری که سرش به حالت احترام بود

اشک زیر چشماش پاک کرد

-اقا ببخشید درسته مال و اموال نسیه ای ما ارزشی نداره ولی همینم
فدای خودتون و خانمتون کمکی خاستید بگید

-کمک برای چی؟

-برای مریضی خانمتون

دستم رو شونه اش گذاشتم

-کاری از کسی برنمیاد

و بدون هیچ حرفی از کنارش گذشتم

خودمو به ماشین رسوندم سوار شدم

نگاهی از آینه جلوی ماشین به چهره خسته و داغونم انداختم

فرمون تو دستم فشردم

خیلی عصبی خشمگین بودم انقدری که فشار تک تک لحظات روی تک
تک استخوانام حس میکردم

اتوسا

پری با لیوان اب نزدیکم شد

و سمتم گرفت

-بیا آب بخور لبات خشک شدن از بس هیچی نمیخوری

-ارتا کجاست

Join :@jojeh_Arbab

•.....*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----

•#پارت_356•

-هوف منم نمیدونم عزیزم

با بی قراری بلند شدم روی تخت نشستم

-من حال خوب نیست اون پی خوشگذرونیشه

-نه اینطوری نیست اتوسا

-پس چطوریه؟؟؟ هوم؟

-برادرش اومده عمارت

با چشمای متعجب سمتش برگشتم

-عمارث چیکار کنه؟؟

-منم نمیدونم برای همین یکم استرس دارم

که با باز شدن یهویی در و چهره عبوس ارتا اروم پایین تخت پریدم

به چهره پریشون خستش خیره شدم

لباسای تنش از سر تا پا مشکی بود

این باعث میشد غم دلم بیشتر بشه

-چیشده ارتا

-هیچی چیزی نیست

بدون هیچ حرفی سمت پری برگشت

-دکترش چی گفت

Join :@jojeh_Arbab

•.....*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*.....•

•.....*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*.....•

•#پارت_357•

-حالش خوبه حداقل الان ولی ممکنه بیماریش پیشرفت کنه

ارتا دست چپش روی پیشونیش کشید کلافه زیر لب غرید

-چه غلطی کنم؟؟؟

-الان اراد میاد داداش صبر کن

دستم سمت تاج تخت دراز کردم روسری کوچیک بیمارستان به هر زحمتی
بود سرم کردم

نیم ساعت به در دیوار نگاه میکردیم

دنبال موضوعی برای حرف بودیم

ولی موضوعی نبود

کلافه خواستم رو تختم برگردم

که با تقه ای که به در خورد سر جام نشستم

کنجکاو به در خیره شدم

-بفرمایید

که در باز شد و چهره سرد اراد نمایان شد

-سلام

-سلام

اراد بی مقدمه سمت ارتا گرفت و تو بغلش کشید

-غصه نخور داداش

Join :@jojeh_Arbab

•.....✿:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:✿.....•

•.....✿:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:✿.....•

•#پارت_358•

ارتا هم دستش پشت ک م رش گذاشت

و سرش روی شونش گذاشت

ب و س ه ای روی شونش زد

-مرسی داداش نهایت لطفه حالا اومدی اینجا بی مقدمه چیزی شده؟؟

سمت من برگشت

با دیدن چهره ناراحتم

سمتم اومد

که اراد روی مبل نشست و نفس عمیقی کشید

-نه داداش میخاستم پیام بهت بگم هرکاری میخوای بکن من مواظب
شرکت هستم

ارشاویر

دقیقا دو ساعت میشد که از عمارت برگشته بودم

دستی به صورتم کشیدم

نفس عمیقی کشیدم

-چیشده ارشا

با شنیدن صدای اون دختر کنه

عصبی برگشتم

Join :@jojeh_Arbab

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:~-----•

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:~-----•

•#پارت_359•

-خفه شو چرا گورت گم نمیکنی؟؟؟

-کجا برم عشقم

و با ناز دستش دور گردنم کشید

-دستتو بکش

-داری بد عنقی میکنی هوم؟؟؟؟ میخای اون فیلم و عکسارو به داداشت
بدم

عصبی بلند شدم

و دستش کشیدم محکم عقب پرتش کردم

که محکم به دیوار خورد دستش به دیوار گرفت

تا بلند بشه

که نردیکتر شدم

و نذاشتم بلند بشه

-میخای بمیری؟؟؟

ترس از چشماش میخوندم

دستش به گوشه لبش رسوند و رشته خونی که از گوشه لبش جاری بود
پاک کرد

-تو جرعتش نداری!!!

دستم روی گردنش فشار دادم

که دستش روی دستم گذاشت

-نکن ن....ک....ن

Join :@jojeh_Arbab

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•

•#پارت_360•

-پس فهمیدی با کی طرفی؟؟؟ هوم؟؟؟

-عوضی... پ... س... ف...طرت

بلند شدم به چهره عصبیش خیره شدم

-حالا برو به داداشت زنگ بزن

-پس چی فکر کردی

-البته اگه قبلش زنده بمونی انتخاب با خودته

-انتخاب چی؟؟؟

-زنده بودن یا مردن

-من تورو خودم بزرگ کردم ارشاویر

همونطور ک سرفه میکرد بلند شد و بهم چشم دوخت

-هر چی داری از من داری اینو تو مغزت فرو کن

-چی دارم؟؟؟ یک برادری که ازم متنفره؟؟

-ملک املاک ثروت باد اوردت

نکاهی به جای دستام روی گردنش انداختم

این بهم احساس قدرت میداد

احساس ضعف ازم دور بود

خیلی وقت بود قلبی تو سینم نمیتپید

ولی اون دختر نباید زنده میموند

Join :@jojeh_Arbab

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:~-----•

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:~-----•

•#پارت_361•

پس سمتش رفتم

و خواستم دستش بگیرم بکشم

که با شنیدن صدای زنگ اخمام توی هم رفت

عصبی خرناسی کشیدم

و سمت در رفتم

در باز شدت باز کردن

که با دیدن چهره آرتا جاخورده یک قدم عقب رفتم

-به به داداش عزیزم تو اینجا چیکار میکنی

بدون هیچ حرفی مشتم محکمی تو قفسه سینم زد

و به عقب پرتم کرد

آرتا

نگاهی به چهره به ظاهر خندونش کردم

و مشتم محکمتری تو بازوهاش زدم

که با صدای جیغ جیغوی زنی

عقب رفتم

عصبی به زن لاغر اندامی که دقیق کنار ما بود نگاه انداختم

-همتون یک ع و ضی اید

-تو سالمی داداش؟

به سمتش برگشتم سرم به چپ راست خم کردم

-ازت حالم بهم میخوره

Join :@jojeh_Arbab

•.....*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*.....•

•.....*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*.....•

• #پارت_362 •

-چیزی شده؟

به چهره غرق ابهامش نگاهی انداختم

و دست اون زن و از روی شوئم برداشتم

-اینکارا چه معنی میده

دستپاچه عقب رفت

-ببخشید ببخشید من فقط فکر کردم شاید

-شاید چی؟؟؟

ارشاویر بلند شد و دستمو گرفت

-بیا بریم

-من میخام بدونم این کثافت کیه که تو خونته

-این زندگی منه

و کنار در ایستادیم

-تو منو کنار گذاشتی خیلی وقته یادت نیست؟؟

-ولی...

-ولی چی؟؟

-ولی تو خودت عوضی شدی آتیش زدن اون اسبای بیچاره..

کف دستش محکم به پیشونیش کوبید

کلافه پوفی کشید

-من اینکارو نکردم

قهقهه بلندم باعث شدم کلافه تر بشه

-درسته تو یک بی گناهی یک بیگناه عوضی

Join :@jojeh_Arbab

•.....*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*.....•

•.....*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*.....•

• #پارت_363 •

-چرا باور نمیکنی داداش بزرگه

چشمام ریز کردم تا بلکه از احساسات مضخرفش سردر بیارم

دندونام رو هم چفت کردم

-خیلی عوضی

خواستم سمت پله ها برم

که مچ دستم کشید

-میخوام باهات حرف بزنم

-حرفی نمیمونه

-شاید بمونه..شاید بخوای اتوسا نجات بدی البته اگه برات مهم باشه

-نمیفهمم

-خیلی واضح بهت جواب دادم

عصبی جوش اوردم از اینهمه خونسردیش

و یقه اش تو دستم گرفتم

کشیدمش سمت خودم

-حرف بزن

-نمیشه باید بریم یکجای دیگه

به اون دختر که منتظر به ما خیره بود

نکاهی انداختم

-از عروسک خونگیت میترسی؟

-نه از این ساختمون میترسم

شاید تو نگاه اول همه چیی ساده بنظر میومد

حتی بی مفهوم ولی ارشاویر مثل همیشه نبود

حتی غروری تو صداش نبود

Join :@jojeh_Arbab

•-----*::yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•

•-----*::yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•

•#پارت_364•

-جایی که خورته چرا باید ترسناک باشه برات

-چون واقعا خونم نیست

دستی به صورتش کشید

-خب بریم

سمتم اومد با هم از پله ها پایین رفتیم

همه چیز ترسناک یا معمایی به نظر میومد

دم در ایستادیم

که دستش تو جیب شلوارش فرو برد مستاصل بهم نگاهی انداخت

-من میگم که....

منتظر بهش نگاهی انداختم

-چی میگی

-میخام بگم همه کارایی ک تو عمارت میشد تقصیر من نبود

-نمیفهمم

-یعنی همیشه من مایه دردسرت نبودم

-واضح تر حرف بزن

-من یک بدل دارم

از حرفش قهقهه ای زدم

جدی به چشماش نگاهی انداختم

-دیگه با من شوخی نکن

-به روح مادرمون قسم

Join :@jojeh_Arbab

•-----*::yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•

•-----*::yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•

•#پارت_365•

هیچوقت به مامان قسم نمیخورد همین باعث شد

که نسبت به حرفاش جدی تر و مُسَر بشم

-بریم تو ماشین

نگاهی به لباسام انداخت

-چرا سراسر مشکی پوشیدی

با این حرفم شکم به یقین پیوست که ارشاویر به عمارت نیومده

-تو که ظهر دیدی

-ظهر؟؟؟

-اره ظهر اومدی عمارت پول برداشتی

-من اصلا نیومدم اونجا

-خدایا

-دستی به چشمم کشیدم

-حتما نمیدونی چه اتفاقاتیم تو این مدت افتاده

-تک و توک میدونم اونم از حرفایی که تو حوادث هست

پوزخندی زدم

-خوبه که انقد پیگیر برادرتی

-اونا منو تحدید کردن با مرگ تو!!

چشمام تا آخرین حد گشاد شد

-مرگ من؟؟؟

-اره میخان اموالت بکشن بالا عمه قصدش اینه

-چرا!!! چرا!!! درست بگو ببینم

با هم از خیابون رد شدیم

و پشت به ساختمون ایستاد رو به روی من

-هم ابروی دخترش برگردونه هم عقده ای که اینهمه سال نگه داشته تو
قلبش رفع کنه

Join :@jojeh_Arbab

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•

• #پارت_367 •

-چه عقده ای؟ جز اینکه اموال بابا رو بالا کشید جای حرف برای من
نذاشت

-داداش الان موضوع این نیست

-پس چیه حرف بزن

-نجاتم بده تا بدتر ضرر ندیدیم

-مگه بچه ای!!

-نه

-پس بیا و برو سر زندگیت چه نجاتی بدم

-اونا منو به مرگد تو تحدید کردن میفهمی

با شنیدن این حرف غم عجیبی تو قلبم پیچید

-مهم نیست چه بلایی سرم بیاد

-چیزی شده؟؟؟

-نه

-حرف بزن ارتا

-اتوسا سرطان داره احتمال زندع موندنش سی به نوده

دو دستش دور سرش گذاشت

-وای خدایا چرا اینطوری شد

-نمیدونم

-داداش من الان باید کنارت میبودم

دستش رو شونم گذاشت

-از ایران میریم

-کجا؟؟

-یکجای خیلی خیلی دور

-ولی اینطوری

-اینطوری چی؟؟؟ میخای بشینم مرگ کسیو ببینم که بعد اینهمه مدت بهم
زندگی کردن یادآوری کرد تو اینو میخوای

نه آرتا ولی عمارت چی؟؟ تو میدونی تو عمارتت چخبره؟؟؟ بعد اینکه
موضوع عقد تو و اتوسا فهمیدن کلی نفوذی اونجا گذاشتن

-فدای یک تار موی آتوسا

Join :@jojeh_Arbab

•.....*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*

•.....*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*

•#پارت_368•

-ارتا

-چیه ارشاویر

-لطفا گوش بده

عصبی دستی تو صورتم کشیدم

و لبخندی زد

-من میام سراغت هوم؟

-الان بیای کسی شک نمیکنه چطوری انقد با هم خوب شدن

-چرا ولی....

عصبی ابروهاش تو هم فرو برد

پوزخندی زد

-کاش هیچوقت اینطوری نمیشد

-چی میشد؟؟ سرنوشت افتضاحمون داره مارو میپیچونه

-چرا باید اتوسا سرطان میگرفت چرا باید تو با تیپ سر تا پا مشکی بیای بیرون

دلم یک کوه اشک میخواست

کاش مرد نبودم تا لرزش شونه هام همه ببینن

-درست میشه فردا میام سراغت فقط یک چیزی

-چی؟

-مراقب خودت باش نزار این دختره بفهمه

Join :@jojeh_Arbab

•.....*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*

•.....*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*

•#پارت_369•

سری تکون داد و سمت در رفت

به تک تک قدمهاش خیره بودم

چطری میتونستم بی اهمیت باشم نسبت بهش مگه میشد

با رفتنش سمت ماشینم رفتم سریع سوار شدم

نگاهی به گوشیم انداختم

تاچش خورد شده بود

اینقدر قبال جون اتوسا هیچی نبود

با سرعت بالایی سمت بیمارستان رانندگی کردم

اتوسا

-من ذیکه خسته شدم مگه نمیگن میمیرم؟؟؟ بزار بمیرم اصلا به شماها

چه

و به سرعت سمت در رفتم

که با باز کردنش سینه به سینه ارتا شدم

با چهره برزخیش به لباسای تو دستم خیره شد

و تو یک حرکت از دستم کشیدشون

-میخای کدوم گوری بری

-قبرستون خوشحال میشی مگه نه

پوزخندی زد

-دیدی گفتم خوشحال میشی پس بکش کنار

Join :@jojeh_Arbab

•.....*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:~*.....•

•.....*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:~*.....•

•#پارت_370•

که بازومو گرفت

از شدت فشاری که به بازوم می‌آورد دستم فشرده شده بود

و درد میکشیدم

اخمی کردم تا اشکم نریزه

-خیلی داری گ.. میخوری

تحمل کم شده بود

که سریع گلوله های اشک روی گونه هام سرازیر شد

دستم از تو دستاش بیرون کشیدم

و دور چشمم کشیدم

-میخام برم خونه یک دل سیر بخوابم

-وقت برای خوابیدن زیاده

-ولی من الان میخوام بدون سرم بدون سوزن بدون دلسوزی

هق هق می کردم

و همزمان بدنم میلرزید

ارتا با دیدن حال بدم نزدیک تر شد

که یکهو تو بغلش کشیده شدم

بوی عطرش دلگرمی میداد بهم

ولی رنگ لباساش باعث میشد یک دل سیر دلم گریه بخواد

اون خودشو با مرگ من آماده کرده بود

با این تصور هق هق سکسکه ام تشدید پیدا کرد

و نفسم منقطع شد

Join :@jojeh_Arbab

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:•-----•

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:•-----•

•#پارت_371•

-ولی تو خودت برای مرگ من آماده کردی

-چی زرزر میکنی

-لباستو ببین چهره عبوست ببین

-خیلی وقته این لباسا تنم بوده و هست تو فق دقت نکردی

-چه ربطی داره

-ربطش اینه که خیلی وقته بعد از سارا خوشحالی ندیدم که بخوام براش

اروم باشم

-چی میگی

-خیلی وقته دلم مرده

باورم نمیشد که داشت از چشمم اشک پشت هم میریخت

ابروهام هر لحظه بیشتر بهم گره میخورد

اتوسا خودش تو بغلم انداخت

و دستای نحیفش دور کمرم پیچید

-من خیلی دوستت دارم ارتا

از شنیدن این کلمات شاد نبودم بلکه غمگینم بودم

خیلی وقت بود بعد سارا این کلمات نشنیده بودم

-منم دوستت دارم

از شنیدن این حرفم لبخند عمیقی زد

خودش بیشتر بهم فشرد

-مرسی که هستی قول میدم خوب بشم

Join :@jojeh_Arbab

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*

•#پارت_382•

ارتا

دستم روی سرش کشیدم

بوسه ای روی موهاش زدم

شونه هاش به ارومی گرفتم

سمت تختش بردم

-با دکترت حرف میزنم یکروز بریم بیرون

با خوشحالی لبخندی زد

سمت پری رفتم

-مواظبش باش باید برم خرید

-باش داداش

از لفظ داداشش لبخند ریزی زدم

سمت در رفتم

تو لحظه آخر نگاهی به اتوسا انداختم

اتوسا

با رفتن ارتا

نفس عمیقی کشیدم

نمیدونم چرا انقد حال خوبی داشتم

و روح سرشار از امید بود

امید به زندگی

امید به ادامه

Join :@jojeh_Arbab

•-----*::yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•

•-----*::yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•

•#پارت_383•

پشتی زیر سرم دستی کشیدم

پتورو بیشتر بالا کشیدم

پری سمتم اومد

-دیدي جلوی ارتا هیچ کاری نمیتونی بکنی

مشتم محکم به بازوش زدم

-الان اگه هم بمیرم برام مهم نیست

-چرا؟؟

-چون واقعا جونم مهم نيست

-عاشق شدي

سرم به طرفين تڪون دادم

-نه...نه

-پس چي؟؟

-نميدونم يك حس عجيبه مخصوصا وقتي بغلم ميکنه

-ميگم که عاشق شدي

و پتومو مرتب کرد

عميق تر به چشمام نگاه کرد

-خسته ای دیشب تا صبح گریه کردی یک لحظه نخوابیدی دختر

-اتفاقا خیلی خوابم میاد

-خب بخواب خاهرکم

لبخندی زدم

چشمام بستم

Join :@jojeh_Arbab

•.....*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*.....•

•.....*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*.....•

•#پارت_384•

ارشاویر

نگاهی به دستای بسته شدم انداختم

نور تیز سالن چشمام میزد

باعث میشد چندین بار پلک بزنم

و نفس عمیق بکشم

انگار هوایی برای تنفس نبود

انقد فضا تنگ بود

که میشد نفس تنگی بگیری

دستام تکونی دادم که باعث شد طناب بیشتر دستام بسوزونه

-کجایی حرومی

هیچ صدایی نمیومد

همش زیر سر اون زنیکه بود

میدونستم برای جاسوسی اونجاست

سرم روی صندلی گذاشتم

به سقف سالن خیره شدم

هیچی نبود جز یک لامپ بزرگ که اویزون بود

به سختی سالن روشن کرده بود

که باز کشیده شدن در سریع سمت در برگشتم

هیچ کسی داخل نیومد

Join :@jojeh_Arbab

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:~-----•

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:~-----•

•#پارت_385•

انگار قدرت باد بود که در و تگون میداد

و باعث میشد عصبی تر بشم

کلافه به دیوارهای پوسیده کنده کنده انداختم

که با شنیدن صدای کفش پاشنه بلندی که از پشت بهم نزدیک میشد
پوزخندی زدم

-میبینم که دارم باز میبینمت

صدای اون زنو نمیشناختم

حتی یکبار هم نشنیده بودم

یک صدای نرم و پراز ع//شوه و ناز

که هر مردی اغ//وا میکرد ولی من و نه!!

-هنوزم سرسختی مثل برادرت

-تو کی هستی

-کسی که اوردت اینجا تا نجاتت بده

-نجات؟؟؟

-اره

-اونوقت تو چرا بايد منو نجات بدی جالبه

-چه جالب باشه چه جالب نباشه داستان ما به اینجا ختم ميشه

-يعنی چی؟

-ما با هم اینجا شناخته شدیم

-من حتی صدای تورو هم نمیشناسم

-چرا؟؟؟

عجيبه

صداش تمسخر عجيبی داشت

Join :@jojeh_Arbab

•.....*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*.....•

•.....*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*.....•

•#پارت_386•

-چون از حرفات هیچی نمیفهمم

-یادته با سارا چیکار کردی؟ یادته با اسب سارا چیکار کردی؟؟

-یعنی چی

-تو نباید اینکارو میکردی برادرت بخشیدت اما من نه

میتونستم بوی عطرش حس کنم

یک بوی گرم و خاص

-من اینکارو نکردم

-پس کی کرده

-باید بهت بگم؟؟؟

-اره حداقل برای نجات جونا وگرنه میکشمت فکر کردی برای من کاری
داره؟؟

-باید ببینمت تا تشخیص بدم میتونی یا نه

-فکر کردی خیلی زرنگی ولی احمقی بیش نیستی

-عوضی با اینکارات به جایی نمیرسی

-میفهمی

صدای کفشاش ازم دور میشد

-وایسا

نمیتونستم ببینم ولی انگار ایستاده بود

و ساکت بهم نگاه میکرد

-منتظر عزرائیل باش

-عوضی نباش

-وایسم چی بهم میرسه؟

Join :@jojeh_Arbab

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*

•#پارت_387•

-میخوام ببینمت این تنها چیزیه که میخوام

قدمهاش اروم اروم برمیداشت

تا جلوم بایسته

سرم بالا اوردم با دیدن چهرش از تعجب دهنم باز مونده بود

نمیتونستم حرفی بزنم

انگار خود سارا جلوم ایستاده بود

ولی اخلاقش اصلا شبیه سارا نبود

و همین باعث میشد متعجب تر بشم

-تو کی هستی؟؟؟

-خاهر دو قلو سارا همونی که کشتیش

-نه من نکشتمش

-پس میگی من کشتمش؟؟

-چهرش عصبی برافروخته بود

-کاری میکنم برادرت اتوسا مثل یک اش/غال پرتش کنه تورو به هلاکت
بکشونه

-اون میفهمه سارا نیستی

-خیلی با قطعیت نگو بخوایم درصد گیری هم کنیم احتمال برد من نسبت
به تو صد به سی

-من ارتا خوب میشناسم

-منم خاهرم خوب میشناسم

ارتا

-از صبح صدبار به ارشاویر زنگ زدم

اتوسا متعجب بهم خیره شد

-خب جواب نداد؟؟

-نه خونشم نیست اون دختره میگه از صبح نیستش

Join :@jojeh_Arbab

•.....*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*.....•

•.....*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*.....•

• #پارت_388 •

-یکم ترسناک شد

نکاهی به چهره منتظر اتوسا انداختم

-هر چی میام یکساعت پیشت بمونم یک مشکلی پیش میاد

نزدیکش شدم

دست چپم بالای تختش گذاشتم

خم شدم سمت صورتش

بوسه ای روی پیشونیش زدم

-مراقب خودت باش ماهم

و بدون هیچ حرفی بیرون رفتم

معلوم نبود چی میشد نمیدونستم چرا انقد استرس دارم

فکر اینکه اتفاقی برای ارشاویر افتاده باشه

همه وجودم میخورد

من نمیخواستم برادرم چیزیش بشه

کلافه در اتاقش باز کردم

نیم نگاهی به چهره خوشحال اتوسا انداختم

و بدون هیچ حرفی بیرون رفتم

و خودمو به پارکینگ ماشینا رسوندم

Join :@jojeh_Arbab

•-----*::yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•

•-----*::yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•

• #پارت_389

در ماشین باز کردم

سمت صندلی رفتم

نفس عمیقی کشیدم

با سرعت بالایی سمت ادرسی که با شماره ناشناس برام فرستاده شده بود
رانندگی میکردم

از اینکه چیز ترسناکی بینم واهمه داشتم

با رسیدن به یک جای مخروبه که بیشتر شبیه کارخونع قدیمی بود

پیاده شدم و سمت درش رفتم

درش چهارطاق باز بود

و صدای قیز قیزش مغزم به درد می آورد

با دیدن سارا انگار خون تو رگام یخ بست

با همون لباسای شیک و لبخند دلفریزش بهم چشم دوخته بود

شاید رویا بود

شاید خواب بود و منم خواب بودم

-من واقعیم ارتا

با شنیدن صداش شک به یقین تبدیل شد

نفس عمیقی کشیدم جلوتر رفتم

-تو کی هستی؟

-نمیدونی کی هستم؟ انقد زود فراموش شدم برات

-سوال نساز از سوالاتم جوابمو بده

-سارا

-سارای من اینطوری نیست

خیلی دوست داشتم همش یک شوخی باشه

من خودم سارارو با دست خودم تو قبر خوابونده بودم

Join :@jojeh_Arbab

•.....*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:~*.....•

•.....*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:~*.....•

•#پارت_390•

-سارای تو منم شاید نخوای قبول کنی

-چی میگی برای خودت؟؟

-میتونی هر جوری بخوای فکر کنی

-چه فکری؟؟

نگاهش رنگ نگاه سارا بود

همون نگاه های قاطع و لبخند مطمئن

-برای چی وقتم تلف کردی

-تا بیای و با ذات اصلی برادرت آشنا بشی

با شنیدن اسم برادر

سر جام خشکم زد

-اون پیش توعه؟؟؟؟

-اره باید میفهمیدم موضوع چیشده

-موضوع چییی

-مرگ جعلی من

پوزخندی زدم

-من گیر یک ادم روانی افتادم که توهم زده ساراست

خنده بلندی کرد

و اشکی که از چشماش چکید با پشت دستش پاک کرد

-تو خیلی بی معرفتی ارتا

دستامو تکیه گاهم گذاشتم و به چشماش خیره شدم

یک چیزی میلنگید

Join :@jojeh_Arbab

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•
•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•
•#پارت_392•

خیلی میلنگید انقدی که باعث میشد تو چشمای یشمیش خیره بشم و
منتظر یک نشونه باشم

-یادته اونروزو تو ابشار

هنوز مات بودم

-کدوم ابشار

-خودت زن به اون راه یادت نمیاد خودت پشت هم رو سرم اب میریختی
میخندیدی

-توهم زدی بگو داداشم کجاست

نزدیک تر شد و دستش به یقه لباسم رسوند

صاف کرد

-همیشه یقه ات کج و معوجه مگه نمیدونی بدم میاد

سارای من همیشه از یقه ای که منظم نباشه بدش میومد

عقب تر رفت و خواست بره سمت ته زمین

که دست چسبیدم

بین دوگانگی احساس قرار گرفته بودم

نه میتونستم بگیرمش تو بغلم

نه میتونستم بگم برو و زن یکی دیگه شو

هیچکاری نمیتونستم بکنم

جز ایستادن و حسرت خوردن

با صدای داد بیداد ارشاویر

سمت در کارخونه خيز برداشتم

که سارا دستم کشید

-وایسا نرو

Join :@jojeh_Arbab

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*

•#پارت_393•

عقب برگشتم به چشمای اشکیش خیره شدم

-چیه

-میخای اون قاتل نجاتش بدی؟؟؟؟اره؟؟؟؟

-قاتل چیه چه حرف مفتی میزنی

-اون کسی که تو خاک خابوندیش خاهرم بود خاهر دوقلوم

از شنیدن این حرفش دهنم باز موند متعجب به چشماش خیره شدم

-چی میگی برای خودت کدوم خاهر

اتوسا

با اخم دوباره روی شماره ارتا زدم

-پس چرا جواب نمیده پری

-من چیدونم

-تو بهتر میدونی اخه

-نمیدونم گفت باید بره سراغ ارشاویر

-ارشاویر چشمه مگه

-گفت که گمشده

-گمشده؟؟؟ واقعا

-اره خیلی وقته نیست حتی اون خانمه نمیدونه کجاست

-خانمه کیه؟؟

-زنش دیگه

Join :@jojeh_Arbab

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*

•#پارت_394•

-زنم داشت مگه؟

پری محکم توی پیشونیش کوبید پوف کلافه ای کشید

-چرا انقد اسکل شدی هر چی میگم بگو چشم دیگه

بالشت از روی تخت برداشتم سمتش پرت کردم که جا خالی داد و بالشت
رو هوا گرفت

-چته وحشی اصلا حرف نزن

با استرس ناخنام زیر دندونم کشیدم

مشتی به پیشونیم کوبیدم

-ارتا دیگه گوشیش خاموش شد از بس زنگ زدی

-نگرانشم تو که نمیفهمی

ارتا

-برادر من قاتل نیست این شر و ورارو نگو

دستم تکونی دادم

که دستش ول شد

عقب تر رفت

با دو سمت کارخونه رفتم

دو سه بار تو در زدم

که باز شد

به ارشاویر که خونین مالی روی زمین خم شده نزدیک شدم

دستش گرفتم

Join :@jojeh_Arbab

•-----*::yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•

•-----*::yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•

•#پارت_395•

نکاهی به لب پاره شدش انداختم

و پیشونی شکستش

از شدت درد لب نمیزد

سرفه های پشت هم قطع نمیشد

باعث میشد صورتش به سرخی بزنه خون بالا بیاره

-ارشا حالت خوبه

فقط نگاهم میکرد انگار دیگه توانی نداشت که حرفی بزنه

-تو کاری کردی ارشا

پوزخندی زد و باز سرفه کرد

-با توعم ارشا تو خاهرش کشتی یا حداقل خودشو

ارشاویر چشماش بست

از یقش گرفتمش و بلندش کردم

-حرف بزن بگو

انقد تکونش داد که بلخره از خستکی روی زمین گذاشتمش

-من ک.....اری ن....کردم

به جملات منقطعش گوش میدادم منتظر یک روزنه امید بودم

-سارا زن...ده نیست

اشک از چشمم میچکید تحمل شنیدن این حرفا باز برام سخت بود

-یعنی چی؟

Join :@jojeh_Arbab

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•

•#پارت_396•

-خیلی وقته مرده....

مکثی کرد

اشک از گوشه چشمش میچکید

-من باعث مرگش شدم من کشتمش

دستای خونیش کشون کشون ستم کشید

-من دوستش داشتم بهش گفتم بیا فرار کنیم ولی اون گفت من عاشق
ارتام

مکشش طولانی شد و نفسی گرفت

-تموم شد و یکروز بهش گفتم تو بیمارستانیا و به زور بردمش

هیچی نمیتونستم بگم

که با اومدن اون دختر با اشکایی که کل صورتش خیس کرده بود

و خط چشم هاش زیر چشماش سیاه کرده بود

نزدیک ارشاویر شد

از یقش کشیدش

-میکشمت نه نه چرا بکشمت زنده زنده دفنت میکنم تاوان کشتن خاهرم
پس میدی

بلند شدم چند قطره اشک از صورتم پاک کردم

-بلند شو دستت از یقه اش بکش

بلنددشد و سمتم اومد

-انقد بی غیرت شدی؟ برات مهم نیست؟ ولی برای من مهمه

-اون برادرمه هر چند خطا کار پس گورت گم کن

گوشیم برداشتم خواستم به اورژانس زنگ بزنم

که با درد زیادی که پشت سرم احساس کردم نفهمیدم چیشد که چشمام
سیاهی رفت

Join :@jojeh_Arbab

•.....*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:~*.....•

•.....*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:~*.....•

•#پارت_397•

ارشاویر

به سر خونی ارتا خیره شدم

جونی تو تنم نبود که بلند بشم و نجاتش بدم

اون دختر عوضی لبخندی زد و دستکششو برداشت

تو دستش کرد

و عقب تر رفت

-وایسا

ایستاد بهم نگاهی انداخت

-کجا میری؟

-سر قبر خاهرم بالاخره انتقامشو گرفتم نباید جشن بگیرم

-زنگ بزن به امبولانس

آتوسا

از سرما یخ میزدَم میلرزیدَم

انقدر تو محوطه بیمارستان قدم زده بودَم

که داشتم منجمد میشدم

عقبتر رفتم

روی صندلی نشستم

دوباره زنگ دیگه ای زدم که بازم بی پاسخ موند

خیلی نگران بودم دلشوره داشتم

ولی کاری از دستم برنمیومد

Join :@jojeh_Arbab

•.....*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:~*.....•

•.....*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:~*.....•

• #پارت_398 •

و دستش جلوی دهنش گذاشته بود

همیشه عاشقش بود حتی وقتی باعث شد پاش به بیمارستان وا بشه

منم حال خوبی نداشتم

تموم غصه های دنیا تو دلم اوار شده بود و یک تنه داشتم یک بشکه صد
کیلویی غصه رو جا به جا میکردم

هیچکس نمیدید چه زجری میکشم

دستای پری کشیدم و با هم سمت اتاق عمل رفتیم

دکتر میگفت جمجمه ارتا آسیب جدی دیده

و ممکنه برای مدت خیلی زیادی نتونه مارو به یاد بیاره

و حتی ارشاویرم حال خوبی نداشت

و ناحیه کبد و مثانش آسیب دیده بود

و قسمتی از سرش شکافته شده بود

تسبیحی که بزور از نمازخونه پیدا کرده بودم

میتابوندم

و پشت هم صلوات میفرستادم

نمیدونم چقد صلوات فرستادم که بالاخره در باز شد و پزشک ارشا هم بیرون اومد

پری سمتش دوید

که پزشک سری تگون داد

-فقط باید به خدا توکل کنیم خون زیادی ازش رفته احتمال زندع موندش پنجاه پنجاه

Join :@jojeh_Arbab

•.....*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*.....•

•.....*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*.....•

•#پارت_399•

چندین بار راهرو طی کردم

انقد اشفته بودم که حواسم به صدا زدناس پری نبود

که عقب برگشتم

-جانم؟

-پاهات کنده شد بیا بشین

سری تکنون دادم و سمتش رفتم

کنارش نشستم

-حالت خوبه؟

-نه نیستتتت ارتا حالش خوب نیست منم حالم خوب نیست نفسم تنگه

-اوضاع خیلی بدی شد

-غصه نداره ولی حتما خیریتی داشته

مهراد سمتمون دويد

ايستاد

دستش روی صندلی گذاشت نفس عمیقی کشید

-چيشده پری خانم؟

-دوتا خانزاده مريضن بايد ببريشون به محض مرخص شدن

سری تګون داد

-چشم هر چی شما بګید

و رو صندلی کنار ما نشست

دو دستم دور کمرم تابوندم و هایی کردم

سرما تا مغز استخونم پیش رفته بود

یخ زده بودم

میلرزیدم که پری دستش روی پیشونیم گذاشت

-داری میسوزی تو تب

Join :@jojeh_Arbab

•-----*::yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•
•-----*::yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•
•#پارت_400•

-ولم کن پری ولم کن زن

پری از شدت دادی که کشیدم عقب پرید به چشمای خسته بی جونم
خیره شد

-حالت خوب نیست اصلا خوب نیست

-چون دارم بدبخت میشم چون داره از همه ور برام بدبختی میباره
-چه بدبختی؟ اون چه گناهی کرده؟

-منظورت خداست؟

سری تکون داد

-اره خب کاری جز دعا از دستمون برنمیاد تا جفتشون بیدار بشن

مهراد رو به ما کرد

-من باین حرف موافقم اتوسا خانم شما حای خاهر منین لطفا برید
اتاقتون من به همه چی حواسم هست

هنوزم حالم بد بود

انبوهی از احساسات ترسناک وهم انگیز

با پری سمت اتاقم رفتیم

که روی تخت خوابوندم سمت در رفت

خواست در ببنده

-نه نه نبندش برو

سری تکون داد بیرون رفت که بلافاصله پتو کلفت بیمارستان تا روی سرم

کشیدم

از سرما میلرزیدم

دندونام محکم به هم برخورد میکردن

انقد همه چیز ترسناک بود دنیای تاریکی رو به روم بود که نمیتونستم
برای لحظه ای چشمم ببندم

بلافاصله یک خیال بد بیشتر میسوزوندم

Join :@jojeh_Arbab

•.....*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*.....•
•.....*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*.....•
•#پارت_401•

ارتا

درد شدیدی تو سرم حس میکردم

انقد شدید که نمیتونستم چشمم باز کنم

هیچی یادم نمیومد

چشمام باز کردم به سختی به اطراف نگاهی انداختم

و دستم تکونی دادم که با درد زیادی که حس کردم اروم نفس عمیقی کشیدم

پرستار نزدیکم شد

و به دستام که سرم توش بود نگاهی انداختم

نمیدونستم کجام چپشده من کی ام؟

انگار مغزم پاک پاک شده بود

مثل یک صفحه خالی از نوشته

دست چپم به سرم رسوندم باند دور سرم لمس کردم

هنوز داغی خونو روی پیشونیم حس میکردم

این خون برای چی روی پیشونیم بود این سوال بود

با ضربه ای که به در خورد

سمت در برگشتم با دیدن پرستاری که نزدیکم میومد

کلافه بلند شدم و سرم از دستم بیرون کشیدم

-من چرا اینجام؟؟؟؟

-اقا اروم باشید

-میگم چیشده من چرا هیچی یادم نمیاد

Join :@jojeh_Arbab

•.....*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*.....•

•.....*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*.....•

•#پارت_402•

از روی تخت بلند شدم و سمت پرستار رفتم

که عقب تر رفت

اینهمه عصبانیت از کجا منشاء میگرفت کنار زدمش و خواستم از در بیرون
برم که با دیدن دختر ریزه میزه ای

سرجام ایستادم

من اونو میشناختم

حتی اونم منو میشناخت

که با دیدنم نزدیکتر اومد به سر وضعم نگاهی انداخت

-اقا ارتا

پس اسمم ارتا بود اسم خوبیم بود

ولی با تیری که تو سرم کشید خم شد و دستم تکیه گاهم قرار دادم که
پسری نزدیکم شد و کمکم کرد

سمت تخت بردم

-خوب میشی داداش استراحت کن تا پرستار بیاد برات سرم بزنه

سری تکون دادم

اروم روی تخت خوابیدم

با زدن سرم دوباره به دستم آخی گفتم به در خیرع شدم

یک چیزی کم بود

یک چیز پررنگ و لازم که الان نبود

خیلی به مغزم فشار اوردم تا یادم بیاد کی بودم چیشده چرا اینجام!!

ولی هیچی یادم نمیومد جز یک صفحه خالی

Join :@jojeh_Arbab

•.....*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:~.....•

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----

•#پارت_403•

اتوسا

با تقه ای که به در خورد از زیر پتو بیرون اومدم و سمت در رفتم

دیگه سردم نبود حس خوبی داشتم

که با دیدن چهره مهربون پری نگران کنارش زدم و سمت راهرو رفتم

که دستم کشید

-اروم اتوسا ببین ارتا بهوش اومده ولی.....

-ولی چی؟؟

-ولی حالش بد یعنی نمیدونه ما کی هستیم یادته که دکترم گفت

بغض عجیبی تو گلوم پر کرده بود

-مشکلی نیست من میخام ببینمش

سری تکون داد کنار رفت

که کنار در رفتم

دستم روی شیشه گذاشتم

به چهره خوابش خیره شدم

بیخیال از هر چیزی بیهوش شده بود

من هیچوقت ندیده بودم ارتا انقدر راحت بخوابه

و اروم بگیره

همیشه بیدار بود تلاطم داشت

حتی دو سه باری وسط شب وقتی بیدار شدم دیدم روی مبل نشسته
سیگار میکشه

Join :@jojeh_Arbab

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•
•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•
•#پارت_404•

داخل اتاقش رفتم سمت صندلی رفتم

اروم نشستم
که با صدای تگون خوردن صندلی پرید

با تعجب بهم خیره شد

هیچی نمیگفت انگار هنوز متعجب بود

دستم روی پیشونیش گذاشتم

که مثل برق گرفته ها عقب پرید

-چیکار میکنی؟

-ارتا منم اتوسا چرا اینطوری میکنی
دستی به گردنش کشید

-هیچی یادم نمیاد

لبه تختش نشستم و دستم روی شونش گذاشتم

-منم اتوسا

کلافه دستی رو موهاش کشید

-من هیچی یادم نمیاد

با تقه ای که به در خورد شالمو مرتب کردم نشستم

سمت در برگشتم

که با دیدن ارشاویر با سر باندپیچی شده دست شکسته نزدیک ما میشد
بلند شدم

نزدیکمون شد با رسیدن به من سرش پایین انداخت

که ارتا عجیب به ما خیره شده بود

ارشاویر کنارش نشست و دستش کشید

Join :@jojeh_Arbab

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:~-----•

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:~-----•

•#پارت_405•

منم دستم دور کمرش گذاشتم سرم روی شونش گذاشتم

خیلی وقت بود که بغلم نکرده بود

حس میکردم همه خلأ های روحیم پر شدن

هیچ احساس بدی نداشتم

همش احساس خوب و مثبت بود

نفس عمیقی کشیدم دیگه بوی ادکلن های معروف و چند صد میلیونی
نمیداد

بوی الکل بیمارستان کل بدنش گرفته بود

ولی همین بغل کوتاه بعد مدتها میچسبید ذوق زدم میکرد

کم کم ولم کرد

که عقب رفتم

لبخند عمیقی زدم

که اونم لبخند زد و دستش روی سرم کشید

-اروم باش

چرا دیگه اون خشونت تو چهرش نبود چرا انقد مهربون بود

یک لحظه با خودم میگفتم اگه هیچوقت هیچی یادش نمیومد

زندگی برام لذت بخش تر میشد

با دیدن ارشا اخماش تو هم رفت

دستی به بازو هام کشید

-برو بیرون

سری تکنون دادم به چهره غمگین ارشا چشم دوختم

-مگه نگفتم برو بیرون

با همون جذبه و قاطعیت گفته بود باعث شده بود ساکت بشم

Join : @jojeh_Arbab

•-----✿:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:✿-----•

•-----✿:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:✿-----•

• #پارت_406 •

منم دستم دور کمرش گذاشتم سرم روی شونش گذاشتم

خیلی وقت بود که بغلم نکرده بود

حس میکردم همه خلأ های روحیم پر شدن

هیچ احساس بدی نداشتم

همش احساس خوب و مثبت بود

نفس عمیقی کشیدم دیگه بوی ادکلن های معروف و چند صد میلیونی
نمیداد

بوی الکل بیمارستان کل بدنش گرفته بود

ولی همین بغل کوتاه بعد مدتها میچسبید ذوق زدم میکرد

کم کم ولم کرد

که عقب رفتم

لبخند عمیقی زدم

که اونم لبخند زد و دستش روی سرم کشید

-اروم باش

چرا دیگه اون خشونت تو چهرش نبود چرا انقد مهربون بود
یک لحظه با خودم میگفتم اگه هیچوقت هیچی یادش نمیومد

زندگی برام لذت بخش تر میشد

با دیدن ارشا اخماش تو هم رفت

دستی به بازو هام کشید

-برو بیرون

سری تکنون دادم به چهره غمگین ارشا چشم دوختم

-مگه نگفتم برو بیرون

با همون جذبه و قاطعیت گفته بود باعث شده بود ساکت بشم

Join : @jojeh_Arbab

•.....*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*.....•

•.....*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*.....•

• #پارت_407 •

سری تکون دادم

و سمت در خروجی رفتم

دستم روی دستگیره در گذاشتم

سریع سمت بیرون رفتم

دستم روی قلبم که با سرعت بالایی میزد گذاشتم

داشت توی دهنم میومد

و نفسم بند آورده بود

پشت شیشه ایستادم به چهره اروم ارتا حیره شدم

هنوزم ساکت اروم بود

که با حرفی که ارشا زد

بلند شد و دستی روی دهنش کشید

پوزخندی زد

طول عرض اتاقو طی کرد
باز سمت ارشا برگشت

دستش گرفت

که ارشا بلند شد

با دیدن ارشا که به سمت در میومد

سمت اتاقم رفتم
در باز کردم

داخلش شدم

که با دیدن پری که گوشه ای نشستع بود

اروم اروم دعا میخوند
سمتش رفتم

بغلش گرفتم

Join :@jojeh_Arbab

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:•-----

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:•-----

•#پارت_408•

-چیکار میکنی؟

-هیچی دارم دعا میکنم اوضاع سامان پیدا کنه
لبخندی زدم دستم روی موهای ابریشمیش کشیدم

-از اینکه تو انقد ادم مهربونی هستی خیلی خوشحالم

لبخندی زد

سرش پایین انداخت به دعا خوندنش ادامه داد

منم کنارش نشستم و کتابی که تو دستش بود نگاهی انداختم

آرتا

به چهره مصمم اون پسر خیره شدم

انقد ناراحت شرمنده بود که سر صحبت باز کردم

-من چیز درستی یادم نمیاد بگو چه اتفاقی افتاده البته اگه بدونی

ابروهاش تو هم بود نفساش طولانی بود

کلافه دستی به سرش کشید

-یعنی هیچی یادت نمیاد؟

-نه

-چطوری بگم...

-همشو بگو من تحمل شنیدنش دارم

قرنیه هاش نامطمئن تو چشماش میلرزید

-باشه میگم.... من عشق قدیمیتو کشتم

سرجام ایستادم و سمتش برگشتم

چهرم متعجب بود

Join :@jojeh_Arbab

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•

•#پارت_409•

چی؟

-کشتمش عشقتو جلوی من چون داد من مثل بزدلا فرار کردم

اشک میریخت

چهرش پر از پشیمونی ترس بود

-کشتمش و جیک نزدم و نگفتم من کردم کاری کردم تو تموم عمرت

عذاب وجدان داشته باشی

عصبی بودم

خسته درمونده

نفسم بند اومده بود

چطوری تونسته بود اینکارو کنه؟

اشکی از چشمام چکید

کم کم داشت همه چیز یاذم میومد

مردن اسبا

اتیش زدن اسطبل سرطان اتوسا

دستم روی میز گذاشتم روی میز خم شد تا کسی اشکام نبینه

محکم دستی به زیر چشمام کشیدم اشکارو عقب کشیدم

-برو بیرون

از شدت فریادم پرید سمتم برگشت

-ارتا

-گمشو بیرون ارشا

از شنیدن اسمش با تعجب سمت در رفت

دستی به پیشونیش کشید

Join :@jojeh_Arbab

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•

•#پارت_410•

آتوسا

دو هفته بعد

دو سه روزی بود ارتا از بیمارستان مرخص شده بود

و همه چیز یادش اومده بود

ارشا رفته بود خونه خودش و پری و رادمهرم نامزد کرده بودن

من و ارتا مونده بودیم تو یک عمارتی که سر و تهش پیدا نبود

با درد سمت قاب عکسا برگشتم

از روی دیوار پایین اوردمشون همشون عکسای بچگی ارتا و ارشا بودن

که خیلی وقت بود به دیوار بود

این از لایه خاکی که تمام قسمتاش پر کرده بود مشخص بود

دستی روی یک قاب بزرگ کشیدم روی پاهام گذاشتمش

که با شنیدن صدای قدمها از روی پام کنار گذاشتمش ایستادم

-باز داری اینجا میچرخه بین این اشغالا

چهره عصبی ارتا عصبی و عصبی تر میشد

که سمتم اومد نکته‌ی به قابایی که روی تخت بود انداخت

سمت تخت خم شد و یکیش برداشت با دست پاکش کرد

-اینارو از کجا پیدا کردی

-روی دیوار بودن

- اخه من خیلی وقته ندیدمشون

-از بس خاک گرفتن نادیده گرفته شدن مشخصه ندیدیشون
سری تکون داد

-بابات اومده دم در

با شنیدن اسم بابا مو به تنم صاف شد

من دیگه هیچوقت نمیخواستم بابامو ببینم

Join :@jojeh_Arbab

•.....*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:~*.....•

•.....*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:~*.....•

• #پارت_411 •

سریع بلند شدم و سمت اتاق مهمان رفتم

تنها جایی که هیچکس فکرش نمیکرد برم همونجا بود که ارتا هم باهام
اومد

دستم کشید

-داری کجا فرار میکنی باباته اتوسا

-من مسبب تموم بدبختیام نمیخوام ببینم

-پس یعنی منم یکی از بدبختیاتم
-اره

ابروهاش تو هم فرو برد

-اونوقت چرا؟

-چون هیچوقت نمیتونم پدرت کنم ممکنه تا اخر عمرم اجاقم کور بمونه

پوزخندی زد

-الان صد سال پیش نیست که این چیزا مهم باشه پس بهتره مثل بچه
ادم بری بینی بابات چی میگه

و بدون هیچ حرفی سمت در عمارت رفت

بعد از درمان شدن یکهویی سرطانم فهمیدم که دیگه هیچوقت مامان
نمیشم

مگه اینکه معجزه میشد

با اخم بغض اروم اروم سمت حیاط رفتم

از پشت در بابامو میدیدم که تو دستمالی که دستش بود سرفه میکرد

و تو حالت عادی نبود

چهرم حفظ کردم با حالت مغروری سرم بالا اوردم

وارد حیات شدم

با دیدنم لبخندی زد

-بله

Join :@jojeh_Arbab

•-----*::yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•

•-----*::yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•

•#پارت412•

سمتم اومد و تو بغلش گرفته شدم

-دختر گلم دلم برات تنگ شده بود

لبخندی زدم به دستاش که دور تا دور تنم در برگرفته بود خیره شدم

-منم دلم تنگ شده بود براتون

من و از خودش جدا کرد تو چشمام خیره شد

-هر چی بزرگتر میشی بیشتر شبیه مادرت میشی

ناخوداگاه اشکی از چشمام چکید

بغض بدی به گلوم چنگ انداخته بود

جیگرم میسوزوند

-گریه نکن نگفتم گریه کنی گفتم تا یادت باشه تو هنوز دختر من و مادرتی

-مادری که مرده

-مردن همیشه معنی رفتن نیست اون همیشه هست فقط بدنش اینجا نیست

سری تکون دادم

و باز تو بغل بابا رفتم

-ولی تو پدر خوبی نبودی

دستی پشت کمرم کشید

-من اینو خیلی خوب میدونم دخترم

-پس برام پدری کن

حس میکردم داشت گریه میکرد

-دیگه وقتی نیست دخترم

-ولی بابا

Join :@jojeh_Arbab

•.....✿:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:✿.....•

•.....✿:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:✿.....•

• #پارت_413 •

-ولی نداره میخام حرفامو بشنوی یعنی حرفای اخرم

با شنیدن این کلمه از بغلش بیرون پریدم

دستش پس زدم

-چی میگی بابا حرف اخر چیه؟؟

-یعنی همین یعنی چند وقت دیگه ارزوم برآورده میشه

اشکای رو گونه هامو پاک کردم

با اخم بهش خیره شدم

-این روش خوبی برای ازار دادنم نیست یک روش دیگه انتخاب کن بابا

مهربون شده بود مثل فرشته ها

دستش روی سرم کشید

و موهای پشت گوشم درآورد

نزدیکشون شد و بویی کرد

-بوی مادر تو میده

-بابا

اشک از چهار ور صورتم سرازیر شده بود

نفسام بند اومده بود

یعنی انقد زود همه چی تموم شد؟؟؟

با اخم از بابا دور شدم و سمت عمارت برگشتم

لحظه آخر برگشتم به چهره غمگینش خیره شدم

-تو هیچوقت نباید بمیری چون بزرگترین وظیفه که پدری بود بجا
نیاوردی بابای قلابی

و بدون اینکه فکر کنم چه قلبیو زیر پاهام له کردم

سمت اتاقمون رفتم خودم روی تخت انداختم

Join :@jojeh_Arbab

•.....*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*

•.....*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*

• #پارت_414 •

ارتا

با اخم به چهره غمگین ارشا خیره شدم

-برای چی اومدی اینجا؟ میخوای حالم بدتر کنی

-نه

-پس برو همونجایی که تا الان بودی ارشا همین

-تو حتی حقو یک درصدم بهم ندادی

-حق میخاستی؟ حق چیو

نزدیکش شدم و یقه اش تو دستم گرفتم کشیدم

-حق بدم که کشتیش با سربلندی جلوم اعلام میکنی؟ اخه چی بگم بهت
ننگی بیش نیست که برادرم کسی که کل زندگیم بود سوزوند

رگهای شقیقه اش بیرون زده بود

اشکی از گوشه چشمش چکید

-پس من چی من ادم نبودم

-بودی ولی خودت نخواستی ادم بمونی

پوزخندی زد

-این شرکت همه دم دستگاهش تهش برای توعه نه من

-حرف مفت زن

-پس چی بگم برادر من

-سکوت کن بیش از این متنفرم نکن

-تو از برادرت متنفر نمیشی

Join :@jojeh_Arbab

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•

•#پارت_415•

-میشم و خیلی وقته شدم

-ارتا

دستمو به علامت سکوت بالا اوردم

-نمیخوام بمونی برو صدها کیلومتر دورتر چقد پول میخوای؟ صد تومن
دویست تومن سیصد تومن؟ چقد

بدون حرفی بهم خیره شده بود

-بهت میدم فقط برو ارشا من برادری مثل تورو نمیخوام و نخواستم

-ولی من دوستت دارم ارتا میدونم خیلی غلط زیادی کردم ولی...

دستش روی شونم گذاشت پوزخندی گوشه لبش خودنمایی میکرد

-مهم نیست چیو بدونی من اندازه یک دنیا خم شدم دیگه برادری مثل تو

نمیخواهم به پیشنهادم فکر کن

و بدون هیچ حرفی در بستم داخل اتاق شرکت رفتم

اراد دستی به سرش کشید

-فکر نمیکنی زیاده روی کردی؟

نه اتفاقی بود که باید میافتاد تو هیچی نمیفهمی پس در مورد این
موضوع اصلا نظر نده

-چشم هر چی تو بگی

زیر لب فحشی نثارم کرد

که بی توجه گوشیمو برداشتم به اتوسا زنگ زدم

بعد از پنج دقیقه گوشیمو برداشت

که صدای خواب الودش توی گوشم پیچید

-بله

-خواب بودی؟

-اهوم چیزی شده؟

Join :@jojeh_Arbab

•-----*::yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•

•-----*::yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•

•#پارت_416•

-نه بابات رفت؟

-اره فکر کنم یکساعتی میشه

-با راننده بیا به اینجا که ادرش میفرستم برات منتظر بمون میام

اتوسا

با شنیدن حرف ارتا دلشوره بدی توی دلم افتاد باشه ای گفتم

با استرس بلند شدم و لباسام از کمد بیرون کشیدم

اروم تک تکشونو تن زدم

هوا خفه کننده شده بود

استرس کمی داشتم

با شنیدن صدای زنگ گوشیم بدون نگاه به اسم شماره تلفن وصل کردم

-سلام اتوسا خانم زنگ نمیزنی خبری نمیگیری

پوزخندی زدم

-فعلا اون کسی که مهمونیه و خار شوهر مادر شوهرش رو چشمش
میزارنش تویی نه من خدا زده

-اینطوری نگو یک عمر بی کس بود این برام مثل یک معجزس تو هم
معجزه داری چشمات نمیبینه از بس کوری

-رنگ زدی چرت بگی؟

-نه احمق جان خواستم بپرسم ازت سوغاتی چی بخرم برات

-کوفت بخر مرسی

-اصلا لیاقت نداری به خدا کاری نداری

-نه خدافظ

Join :@jojeh_Arbab

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:~-----•

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:~-----•

•#پارت_417•

نگاهی از تو اینه به لباسام انداختم

عطرم برداشتم رو خودم خالی کردم

نفس عمیقی کشیدم

یعنی ارتا چیکارم داشت اینوقت روز

کلافه با کلی احساس بد مضخرف سمت حیاط رفتم

که راننده سمتم اومد

-خانم برسونمتون؟

-نه

-ولی اخه....

-میخام یکم پیاده روی کنم خودم میرم پیش ارتا

-چشم پس مراقب خودتون باشید

سری تکون دادم سمت در رفتم شاید این اولین باری بود که دلم

میخواست یکم قدم بزنم

گوشیمو برداشتم به ادرسی که فرستاده بود خیره شدم

خیلی دور بود ولی بازم مهم نبود باید همه راه پیاده میرفتم

باید تا اونجا فکر میکردم

نمیدونم چند ساعت گذشت

که شب شده بود

نگاهی به ماه تو اسمون کردم

سر همونجایی که ارتا گفت رسیدم

که با دیدنش که داشت با تلفن صحبت میکرد سمتش دویدم

Join :@jojeh_Arbab

•.....*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*.....•

•.....*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*.....•

•#پارت_418•

با دیدنم خداخافظی کرد با لبخند سمتم برگشت

دستاش از هم باز کرد که سریع سمتش دویدم خودم تو بغلش انداختم

-عشق من چگونه

-بد خیلی بد

نگاهی به صورتم انداخت

-چرا بد؟؟

-چون که زیرا یعنی نمیدونی؟

متعجب بهم خیره موند

-بابام....

ناخوداگاه اشک از چشمم چکید

-بابات چی؟

-بابام داره میمیره ارتا

هق هق میکردم و دستم دور کمرش حلقه کردم

سرم روی سینهش گذاشتم

-حتما شوخی کرده

-شوخی جذابتر از این نیست؟
-نمیدونم

-راست میگفت من خیلی وقته فرق دروغ راست میفهمم

-پس چرا باهاش خوب نبودی

-کل زندگیم خراب شد بخاطر بابام تو تنها اتفاق خوبش بودی اینهمه سال
زیر دست نامادری بزرگ شدم

-شاید میخواستہ تنها نباشی

-برای چی تنها نباشم؟ولش کن اصلا

از بغلش بیرون اومدم به اون رستوران مجلل خیره شدم

-چرا گفتی پیام

-اولا چرا تنهایی این وقت شب تنهایی اومدی اینجا

زیر لب آهی کشیدم

Join :@jojeh_Arbab

•-----*::yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•

•-----*::yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•

•#پارت_419•

-حوصله اون راننده رو مخ نداشتم

-رو مخ؟

-منظورم ادم مضخرفه

دستمو محکم تو دستش کشید

-تو که حواست نبود ولی من میدونستم امروز یک اتفاق مهم رخ داده

با حالت سوالی بهم خیره شد

-یعنی چی!؟

-نمیدونی؟

-چیو نمیدونم

-هیچ ولش بریم

و با هم سمت رستوران رفتیم

انگار از قبل یک میز رزرو کرده بود که یک دفعه بالای سر یک میز استوپ کرد

تم رستوران طلایی سفید بود و خیلی شیک بود

احساس آرامش بهم میداد

با آرامش روی صندلی نشستم

که ارتا هم دقیق رو به روی من نشست لبخندی زد

-خب سفارش بده

-اوم باش

نگاهی به لیست بلند بالای غذاها انداختم

کلافه دستی تو موهای مجعدم کشیدم

Join :@jojeh_Arbab

•-----*::yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•

•-----*::yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•

•#پارت_420•

منتظر هنوز بهم خیره بود

که سرم بالا اوردم

-چپشده هی نگاهم میکنی

-هیچی چیزی نشده دلم خواست یک نگاهی بهت بندازم

-یک نگاه یکساعته داری میخوریم

لبخند شیطونی زد
-بعد شام تورو هم میخوریم

-چه خوردنی

-هیچی تو غذاتو سفارش بده

-باش

با وسواس بین غذاها نگاهی انداختم

با دیدن یک غذای عجیب

فرم سمت ارتا بردم

-این ارتا اینو میخوام

-اسمش چیه

-بلد نیستم بخونم

Join :@jojeh_Arbab

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*

•#پارت_421•

-غذایی که حتی بلد نیستی اسمش بگی میدونی چی توشه اینجا یک
رستوران بین المللیه نه یک رستوران ساده کنار خیابونی

-یعنی این غذا ایرانی نیست؟

-معلومه که نه

منو روی میز انداختم کلافه سر بلند کردم

سمتش برگشتم

-هر چی تو خوردی منم میخورم

-چرا؟؟

-چون هیچی از اینا نمیفهمم

لبخندی زد و منو از جلوم برداشت

یک سفارش داد سمتم برگشت

-چی سفارش دادی

-یک سوپرایزه این غذا تا حالا نخوردی مطمئنم ازش خوشت میاد

-باش

این دست اون دست میکرد تا حرفشو بزنه

-میشه حرفتو بزنی

-من بچه میخام

از حرفش که خیلی رک زده شده بود متعجب شدم

با استرس بهش چشم دوختم

-خب آخه...

-اخه چی؟

Join :@jojeh_Arbab

•-----*::yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•

•-----*::yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•

•#پارت_422•

-من نمیتونم تحمل کنم

-چیه تحمل کنی من یک خان هستم اتوسا میفهمی من باید یک نسلی داشته باشم که نفر بعدی که اینجارو دست میگیره یک ادم غریبه نباشه

-پس برادرت چی؟؟ مگه نمیگفتی پدرت تو وصیتنامش نوشته...

وسط حرفم پرید

-اون سهمش برداشت زیادم برداشت

بیشتر از چیزی که حقش بود برداشت برد و خورد

-چیو برد چیو خورد قانون می‌گه بر اساس اون وصیتنامه

-اومدیم وصیتنامه ای درکار نبود اونوقت چی میشه؟؟؟

با تعجب بهش خیره شدم

-یعنی چی ارتا

-یعنی خیلی وقت پیش اون سهمیو که حقش بود بهش دادم

با اومدن گارسون ساکت شدیم که دوتا بشقاب حلوی جقتمون گذاشت

هیچی از غذای رو به رون نمیفهمیدم

بهش خیره شده بودم

با چشمای گریون چنگال برداشتم

تو بشقاب تاب دادم

قرار بود امشب یک شب رمانتیک باشه

نه یک جنگ و یک خواسته مضخرف

Join :@jojeh_Arbab

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*

•#پارت_423•

-نمیخوری؟

-چیو؟

-غذاتو.. اصلا خواست هست؟ امشب قرار بود کاری کنم بهت خوش

بگذره ولی داره برعکس پیش میره

پوزخندی زدم

-من بچه دار نمیشم ارتا

مثل برق گرفته ها سمتم برگشت به چشمام خیره شد

-یعنی چی؟ مگه شوخیه

-اثرات همون سرطان کوفتیه

قاشقش تو بشقابش انداخت دستی به ته ریشش کشید

ابروهای پر پشتش تو هم فرو برد

پوزخندی زد

-میدونم از قصذ میگی اگه نمیخوای بچه لازم نیست دروغ بگی

-من دروغ نمیگم ارتا

اشکی که از گوشه چشمم میچکید با نوک انگشت برداشتم

-پس برای همین سراغ برادرم میگرفتی؟ هوم؟

-نه چون جز زن گرفتن برای تو روش دیگه ای نیست من تلاش کردم
چون دوستت دارم ارتا

چشمای ارتا نگران بود

لبخند غمگینی به لب داشت

-میدونم که درست میشه

ارتا

با دیدن چشمای خواب الود اتوسا سمتش رفتم دستم زیر پاش انداختم

تو بغلم گرفتمش

انتظار منتظر بود که توی بغلم بیهوش شده بود

اینهمه اصرار من دلیل داشت

Join :@jojeh_Arbab

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:~-----•

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:~-----•

•#پارت_424•

سمت ماشین رفتم و داخل ماشین گذاشتمش

جلو نشستم باز نگاهی به عقب انداختم با دیدن چهره غرق خوابش
لبخندی زدم

ماشین روشن کردم

با سرعت بالایی سمت خونه رفتم

که با جیغ یکهوایی اتوسا روی ترمز زدم سمتش برگشتم

نگاه وحشت زده اش روی صورتم چرخید

-چیشده

-ما کجاییم ارتا

-داریم میریم خونه عزیزم

نفس عمیقی کشید دستش روی قفسه سینه‌اش گذاشت

-من اب میخوام

-باشه عزیزم

بیرون رفتم سمت صندوق عقب رفتم بطری اب برداشتم

سمتش رفتم بطری سمتش گرفتم

که از دستم چنگ زد لب دهنش گذاشت

-چه خوابی دیدی؟

بازوحشت تو چشماش پیدا شده بود

سمتم برگشت

-مهم نیست

-بگو

-حالم خوب نیست ارتا میشه بعدا برات بگم

-باشه عزیزم

Join :@jojeh_Arbab

•-----*::yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•

•-----*::yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•

•#پارت_425•

اتوسا

با نشستن ارتا صندلی جلو لبخندی زدم و نفس عمیقی کشیدم

انگار خود واقعیت بود من مشکی پوشیده بودم و گریه میکردم

از فکر بهش هم موهام سیخ سیخی میشد

کلافه شده بودم که با نگه داشتن ارتا نگاهی به عمارت کردم

سمتم برگشت

-پیاده شو عزیزم اگه حالت بده میخوای بغلت کنم؟

-نه نه مرسی خوبم

-باشه پس من میرم تو هم بیا

سری تکون دادم با رفتنش در باز کردم

در ماشینو محکم به هم کوبیدم

و سمت اسطبل رفتم با دیدن اسب مشکی که سرش بیرون لبخندی زدم و
دستم نزدیکش کردم

دستی روی سرش کشیدم

-اسمت چیه؟

-اسمش سیاه خانم

با شنیدن صدای غریبه ای از جا پریدم سمتش برگشتم

-چی گفتی

-میگم اسمش سیاه

-واقعا؟ من تا حالا ندیده بودمش

-این اسب و اقا ارتا گفتن بیارن اینجا

Join :@jojeh_Arbab

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:~*-----•

•-----*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:~*-----•

•#پارت_426•

-اسب کیه!؟

-نمیدونیم خانم فقط گفتن خیلی مراقبش باشیم همین

-واقعا اسب خوشگلیه کاش برای من بود

-همینطوره خانم منم دخترم تا یکساعت پیش پیشش بود

-خب من میرم پتو روی بدنش بنداز سردش نشه

-چشم خانم

سمت عمارت رفتم با دیدن پذیرایی شلوغ کلافه داخل رفتم

که با دیدن پری با خوشحالی سمتش رفتم تو بغلم گرفتمش

-وای پری کی اومدی

-یکساعت پیش احمق خان

مهراد مظلوم کنار پری ایستاد سلامی کرد

-قبلا خیلی بیشتر با همدیگه خودمونی بودیم نکنع پری اذیتتون میکنه

مهراد نفس عمیقی کشید و نمایشی دستی روی سرش کشید

-این دوست شما همین مونده منو حامله کنه اتوسا خانم

با این حرفش همگی زیر خنده زدیم

که پری کیفش به مهاد کوبید

-میبینید همه جا اقایون دست به زن دارن ما خانمون دست بزن داره

با اومدن ارتا همه ایستادن

که سمتش برگشتم

-سلام ارتا

مهاد سمت ارتا رفت بغلش کرد

Join :@jojeh_Arbab

•.....*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*.....•

•.....*:yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*.....•

•#پارت_427•

ارتا ضربه ای به کمرش زد و با لبخند نگاهی به صورتش کرد

-انگار بزرگ شدی

-منظورت چیه داداش

-یعنی مرد شدی این کاملاً مشخصه اگه ادم بدی بودی مورد تاییدم
نبودی پری که مثل خاهرمه اجازه میدادم باهات ازدواج کنه مهراد

مهراد سر به زیر سری تکون داد

-این از لطفته داداش که همیشه شامل حال من بودخ

-و خواهذ بود

صحنه خوبی بود ولی یکباره دلهره عجیبی تو دلم احساس کردم

که با باز شدن یکهوایی در عقب برگشتم

با دیدن چهره شاد ارشاویر

اب دهنم قورت دادم و سریع بلند شدم و سمت ارتا رفتم

که ارتا دستمو گرفتم

با عصبانیت سمت ارشاویر اون دختر مو شرابی نگاهی انداخت

جفتشون برای دعوا اومده بودن اینو میتونستم از چشمای وحشی ارشاویر
بشناسم

که تک تکمونو انالیز میکرد

پوزخندی میزد

-از دفعات قبل حقیر تر شدید خان داداش

خان داداش انقد محکم گفت که لرزی به تنم افتاد

من تحمل این استرس زیاد نداشتم

که ارشاویر نزدیکمون شد و خواست دستم بگیره

که ارتا دستش گرفت

-فکر کردی میتونی از زنت محافظت کنی؟

Join :@jojeh_Arbab

•-----*::yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•

•-----*::yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•

•#پارت_428•

-فکر کردی نمیتونم؟

-نه مگه تا الان اینکارو کردی که اینو میگی

ارتا عصبی مشتش انداخت

که ارشاویر دستش نگاهی انداخت

-هنوزم بلدی؟

-مثل تو نه ولی اره

اون زنی که همراهش بود نزدیکم اومد دستش پشت کمرم گذاشت

لبخندی زد

-خوشم میاد ازت

پوزخندی زدم و دستش کنار زدم

عصبی جلو رفتم

پری نزدیکم شد و مقابل اون زن ایستاد

-حرفت چیه بچ

با شنیدن حرفش لبم گاز گرفتم و دستش بیشگونی گرفتم

لبخندی زد و عقب رفت

هیچی نگفت حتی جوابمونم نداد

عصبی از عکس العملش سمت ارشاویر برگشتم

-خودت و زنت بردار برو

سمت برگست پورخندی زد

-برم که چی بشه اومدم خونم

-اینچا خونه ادمی مثل تو نیست

-واقعا؟

مچ دستش لمسی کرد به چشمام خیره شد

-داداش زنت خیلی حرف میزنه

Join :@jojeh_Arbab

•-----*::yellow_heart::hatched_chick::yellow_heart:*-----•